



صاعقه‌ها،ستم‌اغنیاست

نگاهی دوباره به شعر پروین اعتصامی

دبستانی‌ها پروین را با «اشک یتیم» می‌شناسند و بزرگترها با «محتسب و مست».

دیوان شعرش را که ورق بزیم کم نمی‌بینیم از این قبیل شعرها که در دریایی از فریادهای عدالتخواهانه و ظلم ستیزانه غوطه ورنند. متأسفانه این دست اشعار پروین در سایه قیل و قال‌های مبتذل درباره زندگی کوتاه او از چشم و گوش کسانی که پروین حرف امروز آنها را شصت سال قبل در قالبی زیبا بیان کرده، دور نگاه داشته است. این مقاله تلاش می‌کند پنجره‌ای کوچک برای بازشناسی پروین به روی همفکران امروز او باز کند.

عابس قدسی



مجموعه اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

شماره پنجم، زمستان ۸۷

صفحه ۸

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروین اعتصامی «روز سوم فروردین، بدون هیچ سابقه کسالت در بستر بیماری خفت و شب شبانه شانزده همان ماه نیمه شب بدرود حیات گفت» (۱) هیچ روزنامه‌ای خبر درگذشت پروین اعتصامی را منتشر نکرد. تنها هشت روز پس از درگذشت پروین، روزنامه اطلاعات در یکی از ستون‌های صفحات میانی خود یادداشتی نوشت که ظاهراً سوگنامه پروین بود. در این یادداشت کوتاه، نویسنده با بیانی عاشقانه، پروین را مورد خطاب قرار می‌دهد:

«چرا شتاب کردی؟ مگر از نظاره جمال و زیبایی بهاران یزار بودی؟ بهار امسال زیبایی‌ها دارد. بوستان افسونگری‌ها می‌کند و غنچه‌های بهار با دل ما شعیده بازی‌ها می‌نمایند... آری، برخی‌ز و به آغوش دلفریب طبیعت در کنار آن بنفشه و به کنار آن خرمن گل شتاب، و شاهکار دلفریبی مانند قطعه (دیدۀ دل) را به وجود آور. هنگامی که تو از سوز و گداز قلب و هیجان روح خود می‌گریستی، هنگامی که نگاه پر حسرت خود را به چهره تابناک گل‌ها و ستاره‌ها می‌دوختی، نمی‌دانم در روح سریع‌التأثیر و شاعرانه تو چه می‌گذشت که یکباره به یاد آرزوها و روزهای جوانی می‌گفتی،

ای خوشا مستانه سر در پای دلبر داشتن
دل تھی از خوب و زشت چرخ اختر داشتن
نزد شاهین محبت بی پرو بال آمدن
پیش باز عشق آیین کیوتر داشتن
سوغتن بگداختن چون شمع و بزم افروختن
تن بیاد روی جانان اندر آذر داشتن
در شب مرگ او... ماه انوار فروزنده خود را از
خلال شاخ و برگ دوختان عبور داد تا مگر قیافه
محزون و لیان بیرونک دختر ناکامی را در محاق مرگ
بنگرد» (۲)

آیا پروین شاعری غزلسرا بود که این گونه ستایش شده با تخصص بهاریه سرایی که از دلفریبی‌های طبیعت بهار و زیبایی‌های بنفشه و گل سخن به میان آمده است؟ مگر غیر از قطعه «دیدۀ دل» چند شعر دیگر در دیوانش می‌توان یافت که در آن سخن از عشق به میان آمده باشد؟ شاعر پنج قطعه با عنوان «آرزوها» دارد که در همه آنها آرزوهای اخلاقی و عرفانی خود را طرح کرده است اما نویسنده فوق فقط سه بیت را آورده که بعد تغزلی دارد (که آن سه بیت هم با توجه به ابیات بعدش دارای محتوای عرفانی است) و آن سه بیت را یادی از آرزوهای جوانی پروین، نمایانده است!

مرگه نشریات وابسته رژیم پهلوی سخن از پروین به میان آوردند، نکات کم‌اهمیتی چون مسئله ازدواج ناموفق وی را چنان بزرگ کردند که گویی تمام غم‌های پروین ناشی از همین مسئله بوده (چنانچه که در یادداشت فوق لفظ «دختر ناکام» به کار برده شده است). گویی پروین مانند بعضی از شاعران زن هم‌عصر خود بوده که اگر با همسر خود دچار کوچکترین اختلافی می‌شدند، نه تنها در اشعارشان او را هجو می‌کردند بلکه تا آخر عمر به مقابله با تمام مردان تاریخ بر می‌خاستند و از ستم تاریخی‌ای که از ناحیه مردان بر زنان رفته، سخن می‌راندند. در آبان و آذر ۱۳۳۱ نیز مقالاتی با عنوان «پروین اعتصامی» در مجله به اصطلاح «روشنگر» به چاپ می‌رسد که موزورانه در قالب تجلیل از پروین، از زیان زنی که خود را از دوستان صمیمی پروین معرفی می‌کند و مدعی است حتی هنگام مرگ وی بر بالینش بوده

است. او را زنی شکست خورده و غمزده جلوه می‌دهد که در عشق دوران هفت سالگی خویش ناکام مانده و به همین دلیل مدام غمزده و اندوهناک می‌نموده است. نویسنده مدعی می‌شود که پروین در آخرین روزهای زندگی، اشعار عاشقانه می‌خوانده و در مواقع بیخودی، نام‌های ناشناسی بر زبان می‌رانده و جالبتر آن که از گفت و گوهای شاعر با پدرش در روزهای واپسین حیات سخن گفته است! (توجه کنید که پدر پروین سه سال قبل از دخترش در گذشت.)

ابوالفتح اعتصامی - برادر پروین - جوابیه‌ای برای این مجله می‌فرستد ولی با وجود تقاضای مکرر از چاپ آن امتناع می‌کنند. (بر خلاف قانون مطبوعات) سپس از مجله «اطلاعات بانوان» تقاضا می‌کند جوابیه‌اش را مانند آگهی (یعنی با دریافت بها) درج کنند آنها با این عذر که همکار مجله «روشنگر» هستند، حاضر به درج جوابیه نمی‌شوند. روزنامه اطلاعات نیز با این جواب که این گونه مطالب با روزنامه «اطلاعات» ارتباطی ندارد، حاضر به چاپ نمی‌شود. دیگر نشریات نیز از درج مقاله پرهیز می‌کنند.

در قسمتی از جوابیه برادر پروین آمده است: «بی آن که بخوام عشق را مورد تکه‌های قرار دهم و عشاق را تخطئه کنم، باید بگویم در بحث از پروین، به میان کشیدن پای عشق (آن هم به مفهوم مبتذل کنونی‌اش) به انصافی صرف و دلیل روشن بر کمال بی‌اطلاهی از زندگی و افکار و اندیشه‌های پروین است. اگر حمل بر اطلاق نشود، می‌گویم که پروین روح مجسم بود. هرگز عاشق نشد و عشق نورزید، نه در هفت سالگی و نه بعد از آن؛ چه رسد به این که «عشق کودکی» را با آن «خانم» از نزدیک‌ترین دوستان وی بود» در میان بگذارد و راز و نیاز کند. پروین همان گونه که در هیچ یک از ادوار زندگی سخنی راجع به عشق مادی نگفته، هنگام بیماری نیز از این مقوله حرفی نزد» (۳)

اما علت آن همه مجسم تخریب شخصیت پروین چه بود؟ مگر او چه اسراری هویدا می‌کرد که حتی طبیبی که دوست خانوادگی‌اش بود، بر بالینش حاضر نشد؟ کسی که دهخدا او را در سلامت و متانت شعر هم‌رتبه استادان قدیم نظم دانست و در میان زنان ایران یگانه و فرید و «گوهر رخشنده اکلیل مفاخر عصر». آیا تا این حد بی‌اهمیت بود که جراید خیر در گذشتن را حتی در حد یک آگهی ترحیم نیز منتشر نکردند؟

جواب سؤالات فوق را می‌توان در محتوای اشعارش جست که چون آینه نمودار شخصیت وی است.

مهمترین ویژگی شعر پروین این است که شعرش شعر الزام و تمهید است. شاعر در تمام اشعارش دغدغه‌های اخلاقی، دینی و اجتماعی خود را منعکس کرده است. نه به غزلسرایی پرداخته و نه کسی را مدح کرده تا صله‌ای دریافت کند.

و همین وجهه در شعر پروین، وی را از بسیاری از شعرای بزرگ متمایز می‌کند. «در واقع کسانی که از شعر فایده اخلاقی و تربیتی آن را در نظر می‌گیرند، شعر پروین را خیلی قویتر و عمیق‌تر می‌دانند تا کلام شاعران بزرگی که کارشان غزل‌گویی بوده است و مدیحه سرایی» (A)

سر فصل‌های پیام پروین عبارتند از: دعوت به

پس از مرگ پروین، دستگاه‌های ذی‌ربط در راه برگزاری مراسم ترحیم و یادبود وی سنگ اندازی‌های بسیار کردند؛ چنانچه مسؤولان وزارت فرهنگ اجازه برگزاری مراسم ترحیم را به کانون بانوان ندادند...

از جمله اشعار ممتاز پروین در زمینه مبارزه با بی‌عدالتی‌ها، شعری است با عنوان «صاعقه ما ستم اغنیاست» که در آن به محتوای حدیث «اغنیائهم یسرقون زادالفقرا» اشاره می‌کند



خداپرستی و دینداری، خردورزی، اخلاق، توجه به محرومان و دعوت به مبارزه با ظلم اغنیا و ستمگران. شعر پروین «حدیث نفس» نیست. شاعر از من خود فایز شده و تمام همت خود را صرف اصلاح جامعه کرده است. اخوان ثالث در این باره می گوید:

«از جمله دلایل عزیز و ارجمند بودن پروین اعتصامی، مثلا همین است که این آزاده زن بزرگوار با آن همه شعر و سخن که دارد، در دیوان با پیش از پنج هزار بیت، فقط یک یا دو جا هم امری روحی و بشری زده... تازه آن یک یا دو جا هم امری روحی و بشری و از جمله عمومیات عواطف آدمی در میان بوده... مثال مرثیه‌ای برای پدرش گفته یا لوحی برای مزارش یا در تقدیمنامه‌ای منظوم، همه ودایع روح و مواجید قریحه خود را به دست زمانه سپرده است. طبیعا در این طور موارد جنبه همگانی و انسانی امر در حد خود محفوظ است. یعنی شعر شکایت از احوالی دارد که آن قدرها هم شخصی و خصوصی نیست.» (۹)

پروین حتی آنجا که ظاهرا سخن از خود می گوید و برای سنگ مزار خویش شعر می سراید، در حقیقت رهگذران غافل و فراموشکار را انداز می دهد که:

بند این بستر و هبرت گیرد
هر که را چشم حقیقت بین است
هر که پای و زهر جا پرسی
آخرین منزل هستی این است
آدمی هر چه توانگر باشد

چون پدین نقطه رسد مسکین است
خرم آن کس که در این محنت گاه
خاطری را سبب تسکین است (۱۰)

از مهمترین مضامین رایج در شعر پروین، دعوت به یکتاپرستی در عقیده و عمل است و این پیام در اکثر قصایدش به چشم می خورد. شاعر بارها غافل را که در نظر یکتاپرست است و در مقام عمل هواپرست، نهیب می زند:

تو خداوند پرستی نسزد هرگز
کار بتخانه گزینی و شوی بتگر
اندر آن دل که خدا حاکم و سلطان شد
دیگر آن دل نشود جای کس دیگر

ای شده سوخته آتش نفسانی
سالها کرده تباهی و هوسرانی...
ای به خود دیده چو شداد، خدا بین شو
جز خبارا نسزد رتبت یزدانی...

تو را که خانه دل خلوت خدا بودست
چرا به معبد شیطان کنی سجود و قیام
«پروین قبل از هر چیز شاعر تربیت و اخلاق است اما تربیت و اخلاق او مبتنی بر اندیشه عرفانی است... روح نزد او در عالم تن و حصن بی امان دنیای جسم مسجون و محبوس است. از صحبت تن که بدان محکوم است فرو می کاهد و رنج می برد کمال آن در رهایی از تمام تعلقات دست و پاگیری است که او در عالم تن زندانی می دارد. از این رو است که بدون رهایی از حرص و آز و از جمیع صفات بهیمی، نیل به کمال برایش ممکن نیست و شک نیست که این فاصله گیری از حیات حیوانی و اشتغال به ریاضت و ترک سعی و عمل را هم مثل آنچه در برخی تعالیم صوفیه جلوه دارد، الزام نمی کند.» (۹)

تو بلند آوازه بودی ای روان
با تن دون یار گشتی دون شدی
صحبت تن تا توانست از تو کاست
تو چنان پنداشتی کافرون شدی...

تو چو زری ای روان تابناک
چند باشی بسته زندان خاک...
واگذار این لاشه ناچیز را
در نورد این راه آفت خیز را...
از جمله مفاهیمی که مکررا در دیوان پروین به چشم می خورد، تاکید بر بی ثباتی دهر و کجمداری فلک سفله است.

وی شالوده کاخ جهان را بر آب می بیند و از این روی دل را به غم دنیا نخوردن به فکر فردا نبودن توصیه می کند.

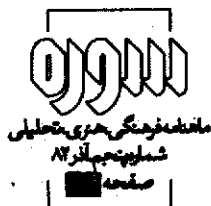
پس دم را باید غنیمت شمرد و از آن به بهترین نحو استفاده کرد. اما این نوع نگاه با پیش و اندیشه‌های خیام یا حافظ تفاوت ماهوی دارد. اگر حافظ از این که مایه نقد بقا را ضماتی نیست، نتیجه می گیرد که نباید عشرت امروز را به فردا فکند یا خیام چون عاقبت کار جهان را نیستی می بیند، دعوت به خوش بودن در زمان هستی می کند؛ پروین فرصت زندگی را غنیمتی می شمرد برای کسب فضایل و دفع رذایل و دلجویی مسکینان. شاعر در همان جا که دل خود را به غم دنیا نخوردن دعوت می کند و کنج قفس را چون گلشن برای مرغ شکلیا می داند، در مورد زندگی مسکینان و بیماران ساکت نمی نشیند:

ای دل عیب مخور غم دنیا را
فکرت مکن نیامده فردا را
کنج قفس چونیک بیندیشی
چون گلشن است مرغ شکلیا را...
ای دوست تا که دسترسی داری
حاجت بر آر اهل تمنا را
زیرا که جستن دل مسکینان
شایان سعادت است توانا را...
ای آن که راستی به من آموزی
خود در ره کج از چه نهی پارا
خون یتیم در کشی و خواهی
باغ بهشت و سایه طوبی را...

«مضمون وعظ و تحقیر پروین هر چند شامل تحذیر از تعلقات دنیوی است، متضمن الزام فقر و تجرد صوفیانه نیست. از این رو سعی در ساختن دنیایی بهتر و اهتمام در رفع ظلم و بیداری را که در جامعه هست بر مخاطب الزام می کند و پیداست میل به کمال مرتبه انسانی را بدون رهایی از بی عدالتی‌های ممکن نمی داند و برای رفع این بی عدالتی‌ها هم ترک دنیا و تحقیر متاع دنیوی را توصیه نمی کند، در عین آن که حصر توجه به متاع دنیوی را شایسته مقام انسانی نمی داند، سعی و عمل را هم برای اجتناب از حیات کاهلانه و بی‌ثمر الزام می کند.» (۸)

و این نکته از قوی‌ترین ابعاد شخصیت پروین است که در عین دعوت آدمیان به اخلاق و عرفان و تهذیب نفس، در مقابل بی عدالتی‌های زمانه طغیان می کند و بر خلاف بسیاری از شعرای عرفان سرا که اگر ملت در آتش بیداد بیدادگران می سوخت، دم بر نمی آوردند و از فرط سیر در ملکوت از ملک غافل می شدند، در لاک خلوت خود فرو نمی رود و کنج عزلت نمی گزیند. پروین «شاعر» است اما، در مبارزه

عصری که پروین در آن می زیسته
- عصر دیکتاتوری رضاخانی -
دورانی است که جو اختناق حاکم بر
آن، صراحت در انتقاد علیه دستگاه
حاکمه را به هیچ عنوان بر نمی تابیده
و حمله مستقیم به حاکمیت، عواقب
وخیمی چون دوخته شدن دهان و
قتل فرخی یزدی‌ها و عشقی‌ها را به
دنبال داشته است.



با بی عدالتی‌ها چنان راسخ است که گویی به عهدی که خداوند با عالمان بسته که در مقابل برخوردی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، (۱۰) کاملاً وفادار است. از این قسمت عمده‌ای از دیوانش را به همدردی با مسکینان اختصاص داده است و با وجود آن که وابستگی طبقاتی به این گروه نداشته، چنان احوال آنان را بیان کرده که گویی خود رنج حرمان را با تمام وجود چشیده است.

در این مقام، گاه پیر زنی با دوک خیاطی خود درد دل می‌کند و می‌گوید:

من بس گرسنه خفتم و شب‌ها مشام من
بوی طعام خانه همسایگان شنید
از رنج پاره دوختن و زحمت رفو
خونابه دلم ز سر انگشت‌ها چکید
سپس مایوسانه با خود می‌گوید:

پروین توانگران غم مسکین نمی‌خورند
بیهوده‌اش مکوب که سرد است این حدید دخترکی
بر سر خاک پدرش شیوه کنان ناله سر می‌دهد:
گریه‌ام بهر پدر نیست که او
مرد و از رنج تهیدستی رست...
پدرم مرد ز بی دارویی
و ندرین کوی سه داروگر هست...
سوی همسایه پی نان رفتم
تا مرا دید در خانه بیست...
یا آنجا که طفل یتیمی از تلخکامی زندگی فقیرانه و
آرزوهای پایمال شده‌اش پیش مادر شکوه می‌برد و از
وی پاسخ می‌شنود:

«طفل فقیر را هوس و آرزو خطاست»
در قطعه «مناظره» در قالب دیالوگی تمثیلی که بین
دو قطره خون - یکی ز دست تا جوری و دیگری ز
پای خارکسی - برقرار می‌کند. دو طبقه «زیردستان
متنعم و برخوردار» و «فروستان درمانده و گرفتار» را
در مقابل هم قرار می‌دهد و در یکی از ابیات با
کنایه‌ای زیبا، پیروزی نهایی مستضعفان بر مستکبران
را بشارت می‌دهد:

در این علامت خونین نهان دو صد دریاست
ز ساحل همه پیداست کشتی ظفیری
سپس زیان سکوت در مقابل ستمگران را گوشزد
می‌کند که سبب دوام ستم می‌شود. از این رو
مظلومان را به مجازات ستمگران دعوت می‌کند:
به حکم ناحق هر سقله خلق را نکشند
اگر ز قتل پدر پرسشی کند پسری
درخت جور و ستم هیچ برگ و بار نداشت
اگر که دست مجازات می‌زدش تبری...
اگر که بدمنشی را کشند بر سر دار
به جای او نشیند همی از او بتری...
همین غمخواری در حق مسکینان است که مکرراً
دیگران را به دستگیری آنان دعوت می‌کند و آسایش
بزرگان را در نیاوسند نشان برای خاطر بیچارگان
می‌بیند و صفت پاکی را سزاوار کسی می‌داند که:

در تنگنای پست تن مسکین
جان بلند خویش نفرساید
تا دیگران گرسنه و مسکینند
بر مال و جاه خویش نیفزاید
تا بر برهنه جامه نبوشاند
از بهر خویش بام نیفزاید
تا کودکی یتیم همی بیند
اندام طفل خویش نیازاید...

دغدغه غمخواری محرومان نزد پروین فراتر از
ژست‌های روشنفکران برج عاج نشینی بود که هر از

گاهی از سر ترحم، نظری کریمانه به سوی گدا می‌افکندند. این موضوع علاوه بر آن که در سراسر
دیوان وی مشهود است، بنا به شهادت نزدیکانش نیز
پروین هیچ‌گاه درگیر غم‌های شخصی یا زبانه نبوده
است. برادرش چنین می‌گوید:

«تنها غم و اندوه پروین... از دیدن وضع پریشان
طبقات ستم کشیده، از ملاحظه کژی‌ها و ناراستی‌ها
و ناهمواری‌های هیأت اجتماع، از مشاهده ظلم و
ستمی که بر تیره بختان و زیردستان می‌رفت، از
دیدن کامرانی بی‌خردان و ناکامی خردمندان و
برتری آنان و محرومیت‌های اینان بود.» (۱۱)

بر خلاف اعتقاد سعید نفیسی که به رخم تمجید از
توجه پروین به محرومان، این دست از اشعار وی را
گداپرور می‌دانست، (۱۲) شعر پروین نه تنها گداپرور
نیست بلکه بارها به انحاء گوناگون بر لزوم سعی و
عمل در زندگی تأکید می‌کند در مثنوی «خانه گرم»
خداوند به گدایی که از تیره بختی خود بر درگاهش
می‌نالند، می‌فرماید:

دست دادیمت که تا کاری کنی
در همی گر هست دیناری کنی
پای دادیمت که باشی پا به جای
وارهانی خویش را از تنگنای...
عقل و رای و عزم و همت گنج توست
بهترین گنجور، سعی و رنج توست...

همین معنار در مثنوی «کارگاه حریره هنگام گفت
و گوی کرم ابریشم و حلزون بیان می‌کند.

«همدردی صمیمانه با طبقات محروم جامعه،
پروین را مورد علاقه کسانی که از زبان این طبقات
سخن می‌گویند و به هر عنوان حق پایمال شده آنها
را مطالبه می‌کنند، می‌دارد. شاید همین نکته سبب
شد در سال‌های بلافاصله بعد از شهریور ۲۰، اشعار
پروین که گاه مورد تحسین فوق‌العاده بعضی از
منتقدان و نویسندگان نسل جوان واقع شوند و
مبالغه‌ای که در اهمیت این جنبه از اندیشه و هنر او
رفت، جهات دیگر شخصیت و تعلیم او را که الزام
دین و اخلاق و تقوا و عمل بود، ظاهراً تحت الشعاع
قرار داد...» (۱۳)

«آمار گارت آرنست مدلونگ در تفسیری که به
صورت موخره بر ترجمه انگلیسی گزیده‌ای از
اشعار پروین نوشته است، با اشاره به سابقه
قابل‌پردازی در آثار منسوب به ازوب، فیدرس،
کلیله و دمنه، کرلیوف و جرج اورول، در قابل‌های
ازوب، فیدرس، کرلیف و جرج اورول (خاصه در
مزرعه حیوانات) زمینه انتقاد از زورمندان ستم پیشه
را جسته و قابل و تمثیل و حکایات عامیانه و
لطیفه‌ها و امثال آنها را انواع ادبی مناسب و
مستعدی شمرده است، برای فراهم کردن جهانی که
می‌توان آن را با گذشته و حال تطبیق کرد و در
اعصار آینده نیز مصداق تواند داشت.

به علاوه با توجه به کلیت و اشتمال اندیشه‌ها و
معانی در شعر پروین از یک سو و نکات بازیگ و
اشارات ضمنی که در حکایات و گفت و گوها و
مناظرات به صورتی پوشیده گنجانده است و نیز
همدردی او با مردم زحمتکش و محروم معتقد است
که وی با هوشمندی تمام، نوع ادبی سنی و مناسبی
را برای بیان افکار خود برگزیده است. محیط بسته
فرهنگی و اجتماعی که پروین در آن می‌زیسته و
اشعار خود را سروده است نیز این نظر را تقویت
می‌کند.» (۱۴)

عصری که پروین در آن می‌زیسته - عصر

گریه‌ام بهر پدر نیست که او
مرد و از رنج تهیدستی رست...
پدرم مرد ز بی دارویی
و ندرین کوی سه داروگر هست...



ماده فرهنگی هنری تحلیلی
شماره ۱۳۷
صفحه ۸۷

دیکتاتوری رضاخانی - دورانی است که جو اختناق حاکم بر آن، صراحت در انتقاد علیه دستگاه حاکمه را به هیچ عنوان بر نمی‌تابیده است و حمله مستقیم به حاکمیت، عواقب وخیمی چون دوخته شدن دهان و قتل فرخی یزدی‌ها و عشقی‌ها را به دنبال داشته است. در چنین زمانه‌ای استفاده از تمثیل‌ها و حکایات در شعر به منظور افشای ماهیت حکومت، بسیار کارآمدتر بوده است. این است که پروین بارها «سر جنایتکاران» را در «حدیث دیگران» می‌گفته است. همین موضوع و نیز استقلال شخصیت شاعر باعث شد به نسبت دیگر شعرای مبارز هم‌عصر خود توفیق بیشتری یابد.

پروین گرچه بازبان کنایه، حاکمیت وقت را مورد حمله قرار داده ولی از نوع ابلغ من التصریح آن استفاده کرده است. آیا می‌توان «اشک یتیم» را خواند و غرض سراینده شعر را صرفاً نقل داستان دانست؟ آیا نمی‌شود در «شکایت پیر زن»، «رضاخان» را به جای «قباده نشانده» به او تاخت که:

در دامن تو دیده جز آلودگی ندید
بر عیب‌های روشن خویش گواه نیست
ویرانه شد ز ظلم تو هر مسکن و دهی
یغماگر است چون تو کسی، پادشاه نیست
آنگاه در باروی را سفله پرور خوانند:
صد جور دیدم از سگ و دربارن در گهت
جز سفله و بخیل در این بارگاه نیست

از جمله اشعار صریح پروین اعتصامی علیه شاه، شعر «گنج ایمن» است که در قالب گفت و گوی حکیمی با کودکی (که در عالم بازی کودکانه بواسطه داشتن تاج گلی، تاج خود را بهتر از کلاه شاهان می‌پندارد) پلیدی شاه را به تصویر می‌کشد:

نهاد کودک خردی به سر ز گل تاجی
به خنده گفت شهان را چنین کلاهی نیست...
برو گذشت حکیمی و گفت کای فرزند
میرهن است که مثل تو پادشاهی نیست...
تو را بس است همین برتری که بر در تو
بساط ظلمی و فریاد دادخواهی نیست
تو مال خلق خدا را نکرده‌ای تاراج
غذا و آتش از خون و اشک و آهی نیست...
قنات مال یتیم است و باغ ملک صغیر
تمام حاصل ظلم است، مال و جاهی نیست
شهود محکمه پادشاه دیوانند

ولی به محضر تو غیر حق، گواهی نیست...
در شعر «دزد و قاضی» نیز در قالب مجادله‌ای که بین دزد و قاضی صورت می‌گیرد، فساد دستگاه قضایی را عیان می‌کند:

گفت قاضی کاین خطاکاری چه بود؟
دزد گفت از مردم آزاری چه سود؟
گفت هان بر گوی شغل خویشتن
گفت هستم همچو قاضی راهزن...
دزدی پیدا و پنهان کار توست
مال دزدی جمله در انبار توست...
می‌برم من جامه درویش عور
توریا و رشوه می‌گیری به زور
دست من بستی برای یک گلیم
خود گرفتی خانه از دست یتیم...
دزد اگر شب گرم یغما کردن است
دزدی حکام روز روشن است...

و مشابه این مناظره را در «محتسب و مست» تکرار می‌کند.

در بسیاری از اشعار پروین، بیان تمثیلی به

حکایاتی تبدیل می‌شود با بیانی صریحتر. شاعر سکوت در برابر جباران را جایز نمی‌داند و با اقتباسی از سعدی می‌گوید:

وقت سخن مترس و بگویی آنچه گفتنی است
شمشیر روز معرکه زشت است در نیام
این است که در قطعه شماره ۲۶ با بیانی ایهام آمیز، آدمی را هم‌زمان به مبارزه با دیو نفس و دیو زمانه دعوت می‌کند:

در خانه خفته و دزدان به گوی و بام
ره دیولاخ و قافله بی مقصد و حرام
گر عاقلی چرا بردت تو سن هوا
ور مردمی، چگونه شدستی به دیو رام...
در خانه گر که هیچ نداری شگفت نیست
کالات می‌برند و تو خوابیده‌ای مدام
دزد آنچه برده باز نیاورده هیچ گاه
هرگز به اهرمن مده ایمان خویش وام...
آنگه به صراحت شاه جبار را به انتقام تهدید می‌کند:

ای زورمند روز ضعیفان سپه مکن
خونابه می چکد همی از دست انتقام...
و این صراحت کلام در «ای رنجبر» به قدری به تندی می‌گراید که هر چند به ظاهر با روح حساس و زنانه شاعر (که بارها در اشعاری چون «ای مرغک»، «طفل یتیم» و به ویژه «لطف حق» بروز می‌یابد) ناسازگار می‌نماید، رنجبر را به مبارزه با خوانین دعوت می‌کند و تا جایی پیش می‌رود که اعمال خشونت و ریختن خون آنان را برای باز پس‌گیری حقش لازم می‌داند:

تا به کی جان کنده اندر آفتاب ای رنجبر
ریختن از بهر نان از چهره آب ای رنجبر
زین همه خواری که بینی ز آفتاب و یاد و خاک
چیست مزدت جز نگوشت یا عتاب ای رنجبر
از حقوق پایان خویشتن کن پرسشی
چند می‌ترسی ز هر خان و جناب ای رنجبر
جمله آنان را که چون زالو مکندت خون بریز
واندر آن خون دست‌وپایی کن خضاب‌ای رنجبر
حاکم شرعی که بهر رشوه فتوا می‌دهد
کی دهد عرض فقیران را جواب ای رنجبر
آن که خود را پاک می‌داند زهر آلودگی
می‌کند مردار خواری چون فراب ای رنجبر
گر که اطفال تو بی‌شامند شب‌ها، پاک نیست
خواجه تبهومی کند هر شب کباب ای رنجبر
در ضمن شعر اشاره‌ای به رابطه ظلم سیاسی و اقتصادی با ظلم فرهنگی کرده است:

در خور دانش امیرانند و فرزندانشان
تو چه خواهی فهم کردن از کتاب ای رنجبر
مردم آنانند کز حکم و سیاست آگهند
کارگر کارش غم است و اضطراب ای رنجبر
و در پایان نتیجه سکوت در برابر حکام ستمگر را این‌گونه بیان می‌کند:

هر چه بنویسند حکام اندرین محضر رواست
کس نخواهد خواستن زیشان حساب ای رنجبر
و باز هم چون قطعه «مناظره» بر این نکته تأکید می‌کند که سکوت در برابر ظلم، سبب استمرار آن و گستاخی ستمگران می‌شود و این نشانی است از ذهن واقع بین وی در زمینه تحقق عدالت اجتماعی. از جمله اشعار ممتاز پروین در زمینه مبارزه با بی‌عدالتی‌ها، شعری است با عنوان «صاعقه ما ستم اغنیاست» که در آن به محتوای حدیث «اغنیاهم یسرفون زادالفقر» اشاره می‌کند:

تا دیگران گرسنه و مسکینند
بر مال و جاه خویش نیفزاید
تا بر برهنه جامه نبوشاند
از بهر خویش بام نیفزاید



به رغم آن همه تأکیدی که در بسیاری از اشعار پروین در باب رضایت در برابر قضا و قدر الهی دیده می‌شود، شاعر هیچ‌گاه ظلم اجتماعی را تقدیر خداوند نمی‌بیند و اینجاست که از زبان بزرگ‌پیر به فرزندش - که از جفای گردون می‌نالند - می‌گوید:

پیر جهان دیده بخندید کاین
قصه زور است، نه کار قضا است
مردمی و عدل و مساوات نیست
زان، ستم و جور و تعدی رواست...

همین نوع نگرش پروین به مسئله قضا و قدر است که اندیشه اجتماعی وی را از شعرای دیگر متمایز می‌کند. انتقادی که استاد مطهری راجع به جمع‌کنندگی از شعر مطرح می‌کرد، این بود: «ما وقتی به ادبیات خودمان مراجعه می‌کنیم... می‌بینیم (شعرایمان) به مسئله بخت و شانس اهمیت فراوان داده‌اند؛ چیزی که بیشتر از هر چیز دیگر از آن دم زده‌اند، بخت و شانس است، گفته‌اند خودت بخواب بختت بیدار باشد. در نظر اینها نام بخت که به میان می‌آید، دیگر همه چیز از ارزش می‌افتد؛ علم و عقل، سعی و کوشش و... همه هیچ اندر هیچ‌اند.» (۱۵)

اما پروین هیچ‌گاه قضا و قدر را در مسئله ظلم ظالمان و گرسنگی فقرا دخیل نمی‌داند و این در حالی است که در بسیاری از اشعارش، آدمی را به تسلیم در برابر مشیت الهی دعوت می‌کند. می‌توان حساسیت پروین اعتصامی را نسبت به مسئله ظلم ظالمان ناشی از نوع تربیت وی در دوران کودکی دانست. پدر پروین، یوسف اعتصام الملک (مدیر مجله بهار) بود که علاوه بر احاطه به فقه، کلام، حدیث و تسلط کامل به زبان‌های فرانسه و ترکی استانبولی و... بنا به اعتقاد دهخدا، در احاطه به ادبیات عرب در ایران بی‌همتا و در مصر و عراق و شام کم نظیر بوده است. ملک الشعرای بهار می‌گوید:

«پروین از هشت سالگی شعر می‌گفته است. مرحوم یوسف اعتصام الملک، پدر و مربی پروین، قطعات زیبا و لطیفی از کتب خارجی (فرنگی، ترکی و تازی) گرد می‌آورد و به فارسی ترجمه کرده، پروین را در خردسالی به نظم آن قطعات تشویق می‌کرد. از آن جمله در آوان کودکی یکی از قطعه‌های انوری را که در کتب مذکور بدون اسم شاعر اصلی ترجمه کرده بودند، به فرزند می‌دهد و آن کودک هم آن را می‌سازد» (۱۶)

قطعه‌ای که ملک الشعرا به آن اشاره می‌کند، همان قطعه معروف «اشک یتیم» است که نمایانگر افق دید و دغدغه‌های یوسف اعتصامی و دخترش پروین است. در همین شعر، پروین هشت ساله پرده از تزویر پادشاه ستمگر بر می‌دارد: ما را به رخت و چوب شبانی فریفته است این گرگ سال هاست که با گله آشناست آن پارسا که ده خرد و ملک رهزن است آن پادشاه که مال رعیت خورد گداست سپس مایوسانه با خود می‌گوید «با کجروان سخن از راستی خطاست» ظاهراً قطعه انوری چنین آغاز می‌شود:

آن شنیدستی که روزی زیرکی با ابلهی
گفت کاین والی شهر ما گدایی بی خیاست...
گرچه این شاعر آزاده و مبارز بر خلاف بسیاری

از شعرای پس از مشروطه، به علت عدم گرایش به احزاب و گروه‌های سیاسی، ظاهراً دست به مبارزه عملی نزده است ولی عدم پذیرش دعوت دربار پس از فارغ التحصیلی‌اش از مدرسه انائیه آمریکایی و پس فرستادن نشان درجه ۳ فرهنگ‌که از سوی وزارت معارف - زیرکانه و به قصد تخریب چهره پروین - به وی اعطا شده بود، نوعی مبارزه مستقیم علیه حاکمیت وقت است. از دیگر برجستگی‌های شخصیت پروین اعتصامی این است که او برخلاف بسیاری از شعرای مبارز همچون ملک الشعرا که علیرغم مخالفت جدی با حکومت استبدادی رضاخان خود را مجبور به مدح وی دیدند، حتی یک بیت در مدح شاه نسرود. شاید همین ظلم ستیزی‌ها و موضع‌گیری‌های وی علیه حکومت فاسد رضاخان موجب مرگ زود هنگام و مشکوک وی شد.

پس از مرگ پروین، دستگاه‌های ذی‌ربط در راه برگزاری مراسم ترحیم و یادبود وی سنگ اندازی‌های بسیار کردند؛ چنانچه مسؤولان وزارت فرهنگ اجازه برگزاری مراسم ترحیم را به کانون بانوان ندادند...

به گفته یکی از استادان دانشگاه: «متأسفانه آن مقدار که رژیم گذشته در از بین بردن وجود ارزشمند پروین و اندیشه‌های بلند او سعی کرد، ما در احیای افکار او هنوز کار نکرده‌ایم.» (۱۷)

هنوز هم می‌توان در قالب اشعار وزین پروین، پیام دعوت به تقوا اخلاق و ظلم ستیزی را به گوش حقیقت‌جویان رساند.

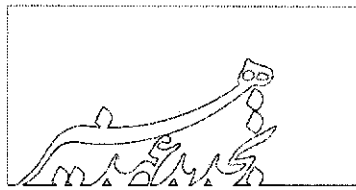
مآخذ:

- ۱- مجموعه مقالات و اشعاری که به مناسبت درگذشت و اولین سال وفات پروین اعتصامی نوشته و سروده شده است. ابوالفتح اعتصامی، ۱۳۵۵، صص ۷-۸.
- ۲- همان، ص ۸.
- ۳- روزنامه اطلاعات، ۲۴ فروردین ۱۳۲۰، ص ۲.
- ۴- روزنامه اطلاعات، ۱۰ آذر ۱۳۵۶، ص ۲۱.
- ۵- یادنامه پروین اعتصامی، علی‌دهباشی، نشر دنیای مادر، ۱۳۷۲ (نقل به مضمون).
- ۶- مجموعه مقالات و... صص ۶۸-۶۶.
- ۷- همان، ص ۶۵.
- ۸- شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب، عبدالحمین زرین کوب، انتشارات علمی، ۱۳۷۲، ص ۱۲۶.
- ۹- با کاروان حله، عبدالحمین زرین کوب، انتشارات علمی، ص ۳۷۱.
- ۱۰- ما اخذ اللهم علی العلماء ان لا یقارو و علی کله ظالم و سف مظالم، حضرت علی (ع) (نوح البلاغه).
- ۱۱- مجموعه مقالات و... صص ۶۴-۶۳.
- ۱۲- تمبیری بر گرفته از مقاله وی در کتاب «یادنامه پروین اعتصامی».
- ۱۳- با کاروان حله، ص ۳۷۰.
- ۱۴- چشمه روشن، غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی، ۱۳۷۲، صص ۴۱۶-۴۱۵.
- ۱۵- بیست گفتار، مرتضی مطهری، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۶۶.
- ۱۶- مجموعه مقالات و... صص ۵۸-۵۷.
- ۱۷- زن روز، ۲۳ فروردین ۷۶، ص ۱۶.

از برجستگی‌های شخصیت پروین اعتصامی این است که او برخلاف بسیاری از شعرای مبارز همچون ملک الشعرا که علیرغم مخالفت جدی با حکومت استبدادی رضاخان خود را مجبور به مدح وی دیدند، حتی یک بیت در مدح شاه نسرود



ماهنامه فرهنگی-هنری، تحلیلی
شماره پنجم آذر ۸۲
صفحه ۵۲



صاعقه ماستم اغنیاست

برزگری پند به فرزند داد
 ک: «ای پسر! این پیشه پس از من تو راست
 مدت ما جمله به محنت گذشت
 نوبت خون خوردن و رنج شماست
 کشت کن آنجا که نسیم و نمی است
 خرمی مزرعه ز آب و هواست
 دانه چو طفلی است در آغوش خاک
 روز و شب این طفل به نشو و نماست
 میوه دهد شاخ، چو گردد درخت
 این هنر دایه باد صباست
 دولت نوروز نباید بسی
 حمله و تاراج خزان در قفاست
 دور کن از دامن اندیشه دست
 از بی مقصود پروتات پاست
 هر چه کنی کشت، همان بدروی
 کار بد و نیک چو کوه و صداست
 سیزه به هر جای که روید خوش است
 رونق باغ از گل و پرگ و گیاست
 راستی آموز، بسی جوفروش
 هست در این کوی، که گندم نماست
 نان خود از بازوی مردم بخواه
 گر که تو را بازوی زور آزماست
 سعی کن، ای کودک مهد امید!
 سعی تو بنا و سعادت بناست
 تجربه می بایدت اول، نه کار
 صاعقه در موسم خرم، پلاست»
 گفت چنین ک: «ای پدر نیک رای!
 صاعقه ماستم اغنیاست
 پیشه آنان همه آرام و خواب
 قسمت ما درد و غم و ابتلاست
 دولت و آسایش و اقبال و جاه
 گر حق آنهاست، حق ما کجاست؟
 قوت به خواب جگر می خوریم
 روزی ما در دهن ازدهاست
 غله نذارید و گه خرم است
 همیشه نداریم و زمان شناست
 حاصل ما را دگران می برند
 زحمت ما زحمت بی مدهاست
 از غم باران و گل و برف و سیل
 قامت دهقان، به جوانی دوتاست
 سفره ما از خورش و نان نهی است
 در ده ما بس شکم ناشناست
 گه نبود روغن و گاهی چراغ
 خانه ما کی همه شب روشناست؟
 زین همه گنج و زر و ملک جهان
 آنچه که ما راست، همین بوریاست
 همچو منی، زاده شاهنشهی است
 لیک دو صد وصله مرا بر قیاست
 رنجبر از شاه بود وقت شام
 باز چو شب روز شود، بی نواست
 خرقه درویش ز درماندگی
 گاه لحاف است و زمانی عباست
 از چه شهان ملک ستانی کنند؟
 از چه به یک کلبه تو را اکتفاست؟
 پای من از چیست که بی موزه است؟
 در تن تو جامه خلفان چراست؟
 خرم امساله ما را که سوخت؟

از چه در این دهکده قحط و غلاست؟
 در عوض رنج و سزای عمل
 آنچه رعیت شود، ناسزاست
 چند شود بارکش این و آن؟
 زارغ بدبخت مگر چارپاست؟
 کار ضعیفان ز چه بی رونق است؟
 خون فقیران ز چه روی بهاست؟
 عدل، چه افتاد که منسوخ شد؟
 رحمت و انصاف چرا کیمیاست؟
 آن که چو ما سوخته از آفتاب
 چشم و دلش را چه فروغ و ضیاست؟
 زانده این گنبد آینه گون
 آینه خاطر ما بی صفاست
 آنچه که داریم ز دهر، آرزوست
 آنچه که بنیم ز گردن، حفاست»
 پیر جهان دیده بخندید ک: «این
 قصه زور است، نه کار قضاست
 مردمی و عدل و مساوات نیست
 زان، ستم و جور و تعدی رواست
 گشته حق کارگران پایمال
 بر صفت غله که در آسیاست
 هیچ کس پاس نگهدار نیست
 این لفت از دفتر امکان جداست
 پیش که مظلوم برد داوری؟
 فکر بزرگان، همه از و هواست
 انجمن آنجا که مجازی بود
 گفته حق را چه ثبات و بقااست؟
 رشوه نه ما را، که به قاضی دهیم
 خدمت این قوم، به روی و ریاست
 نبض تهیدست نگیرد طیب
 درد فقیر - ای پسرک! ای دواست
 ما فقرا از همه بیگانه ایم
 مرد غنی با همه کس آشناست
 بار خود از آب برون می کشد
 هر کس، اگر پیر و وگر پیشواست
 مردم این محکمه، اهریمنند
 دولت حکام، ز غضب و ریاست
 آن که سحر حامی شرح است و دین
 اشک پتیماننش گه شب غذاست
 لاشه خوراندند و به آلودگی
 پنجه آلوده ایشان گواست
 خون بسی پیرزنان خورده است
 آن که به چشم من و تو پارساست
 خوابگه آن را که سمور و خراست
 کی غم سرمای زمستان ماست؟
 هر که پیشیزی به گدایی دهد
 در طلب و نیت عمری دهاست
 تیره دلان را چه غم از تیرگی است؟
 بی خبران را چه خیر از خداست؟»

نامه به نوشیروان

بزرگمهر به نوشیروان نوشت که: «خلق
 ز شاه، خواهش امنیت و رفاه کنند
 شهان اگر که به تعمیر مملکت کوشند
 چه حاجت است که تعمیر بارگاه کنند؟»

چرا کنند کم از دسترنج مسکینان؟
 چرا به مظلمه، افزون به مال و جاه کنند؟
 چو کج روی تو نپویند دیگران ره راست
 چو یک خطا ز تو بینند، صد گناه کنند
 به لشکر خرد و رای و عدل و علم گرای
 سپاه اهرمن، اندیشه زین سپاه کنند
 جواب نامه مظلوم را تو خویش فرست
 بسا بود که دیرانت اشتباه کنند
 زمام کار به دست تو چون سپهر
 به کار خلق چرا دیگران نگاه کنند؟
 اگر به دفتر حکام ننگری یک روز
 هزار دفتر انصاف را سپاه کنند
 اگر که قاضی و مفتی شوند سفله و دزد
 درویشگو و بداندیش را گواه کنند
 به سمع شه نرسانند حاسدان قوی
 تظلمی که ضعیفان دادخواه کنند
 بیوش چشم زبندار و عجب، کاین دو شریک
 بر آن سرند که تا فرصتی تباه کنند
 چو جای خود نشناسی، به حیلہ مدعیان
 تو را ز اوج بلندی به قمر چاه کنند
 بترس ز آه ستمدیدگان که در دل شب
 نشسته اند که نفرین به پادشاه کنند
 از آن شرار که روشن شود ز سوز دلی
 به یک اشاره، دو صد کوه را چو گاه کنند
 سند به دست سیه روزگار ظلم، بس است
 صحیفه ای که در آن ثبت اشک و آه کنند
 چو شاه جور کند، خلق در امید نجات
 همی حساب شب و روز و سال و ماه کنند
 هزار دزد کمین کرده اند بر سر راه
 چنان میباش که بر موکب تو راه کنند
 مخسب، تا که نیبچاند آسمان گوش
 چنین معامله را بهر انتباه کنند
 تو کیمیای بزرگی بجوی، بی خبران
 نپهل که قصه ز خاصیت گیاه کنند»

دانی که را سزد صفت پاکی؟
 آن کو وجود پاک نیلاید
 در تنگنای پست تن مسکین
 جان بلند خویش نفرساید
 دزدند خودپرستی و خودکامی
 با این دو فرقه راه نیبماید
 تا خلق از او رسند به آسایش
 هرگز به همر خویش نیاساید
 آن روز کآسمانش برافرازد
 از توسن غرور به زیر آید
 تا دیگران گرسنه و مسکینند
 بر مال و جاه خویش نیفزاید
 در محضری که مفتی و حاکم شد
 زیریند و خلاف نفرماید
 تا بر برهنه جامه نپوشاند
 از بهر خویش بام نیفزاید
 تا کودکی یتیم همی بیند
 اندام طفل خویش نیاراید
 مردم بدین صفات اگر یابی
 گر نام او فرشته نهی، شاید

